زندگی و اندیشه فارابی

آذرشب، فرشته

ابونصر محمد فارابی از بزرگترین فیلسوفان ایرانی است که بیشتر آثار ارسطو را مطالعه و شرح کرد و بر مشکلات و نکات غامض آنها فائق آمد. از اینرو معلم ثانی لقب یافت. لیکن اهمیت او در کوششی است که برای آشتی دادن دو روش مشایی و اشراقی در حکمت و با دین اسلام، بویژه اصول مذهب شیعه، به خرج داده است.

فارابی مانند دیگر قدمای فلسفه، فلسفه را شامل بر تمام دانش‏های بشر می‏دانست. آثار خود وی تقریباً همؤ مباحث آن روز معرفت را از منطق و روانشناسی و فلسفؤ اولی و علم مابعدالطبیعه گرفته تا اخلاق و سیاست شامل است.

زندگی و اندیشه فارابی

فرشته آذرشب

ابونصر محمدبن طرخان بن اوزلغ، معروف به فارابی، درحدود سال 257ه/ 870م در شهر فاراب که همان انزار امروز باشد از بلاد ترکستان متولد شد. علی‏رغم اطلاعات مختصری که درباره خانواده و کودکی و جوانی او در دست است، گمان می‏رود که او دراصل ترک بوده و پدرش شغل سپهسالاری داشته و خود وی مدتی به عنوان قاضی کار می‏کرده است. آنچه بهتر معلوم است نهضت فرهنگی و فکری است که در آغاز قرن سوم و نهم و با ورود اسلام در فاراب رونق و گسترش یافته است و این که الجواهری؛ لغت‏شناس معروف و موءلف «الصحاح» یکی از معاصران برجسته او بوده است.

فارابی توانست از این نهضت به خوبی بهره‏برداری کند. تربیت اولیه او پایه دینی زبان‏شناسی داشت. به عبارت دیگر، فقه و حدیث و تفسیر قرآن را تحصیل کرد و زبان عربی و ترکی و فارسی را فراگرفت. فارابی از استفاضه از مطالعات عقلی مانند ریاضیات و فلسفه که در عصر وی رایج بود غافل نماند و هنگامی که به این مطالعات عقلی راغب شد به آنچه در موطن خود آموخته بود قناعت نکرد بلکه به سائقه کنجکاوی فکری، خانه و کاشانه خویش را ترک گفت و در جست‏وجوی دانش بیشتر، راه دیار غربت درپیش گرفت. نمی‏دانیم چه وقت این سفر را آغاز کرد، ولی گویا، سن او از چهل گذشته بود.

وی از ماوراءالنهر به قصد تحصیل علوم به بغداد رفت و بعد از تمهر در عربیت، در حلقه درس ابوبشر متی بن یونس حضور یافت و چندی بعد از بغداد به حران رفت و از یوحنابن حیلان، قسمتی از منطق را آموخت و باز به بغداد برگشت و علوم فلسفی را از آنجا فراگرفت و بر همه کتب ارسطو و منسوب به ارسطو دست یافت. او به استخراج معانی آنها و اغراض ارسطو موفق شد. گویند که نسخه‏ای از کتاب «النفس» منسوب به ارسطو را یافتند که مکتوبی از فارابی در آن بود که نوشت این کتاب را صدبار خوانده‏ام.

از میان شاگردان او، فیلسوف مشهور نصرانی یحیی بن عدی سرآمد همگنان شد. توقف فارابی در بغداد مدتی طول کشید و غالب کتب فلسفی خود را دراین شهر تألیف کرد و سپس از بغداد به دمشق و از آنجا به مصر رفت و آنگاه به خدمت سیف‏الدوله ابوالحسن علی‏بن عبدالله بن حمدان التغلبی (333- 356ه) درآمد و نزد او در حلب و دمشق بماند و به تألیف و تعلیم مشغول بود تا سال 339 در گذشت. فارابی دراین باره قبل از هر چیز به عنوان عالم و محقق به سر برد و زندگانی پرزرق و برق و با شکوه جلال دربار، هیچگاه او را اغواء نکرد بلکه در کسوت درویشی، همّ خود را مصروف کار طاقت‏فرسای تحقیق و تعلیم کرد و کتب و رسالات خود را در میان زمزمه جویبارها و در زیر چتر برگهای لطیف درختان سایه‏افکن به رشته تحریر درآورد. مورخان اسلام متفق‏اند که فارابی زهدپیشه و عزلت‏گزین و اهل تامل بود. ابن خلکان می‏گوید: «در زندگی او، زندگی فلاسفه پیشین را به یاد می‏آورد». به روایت قفطی «مدتی درزی اهل تصوف با سیف‏الدوله آمد و شد داشت.» دردمشق از مردم گریزان بود و جز در کنار برکه آب، یا در انبوه درختان باغ دیده نمی‏شد. می‏گویند نگهبان یکی از باغ‏های دمشق بود و شب‏ها بیدار می‏ماند و در زیر نور چراغ پاسبانان به مطالعه و تألیف می‏پرداخت.

اعراض او از امور دنیوی به حدی رسید که با آن که سیف‏الدوله که شیفته علم او شده بود و به مقام ارجمندش پی‏برده بود، برایش از بیت‏المال حقوق بسیار تعیین کرده بود.

اما او به چهار درهم قناعت می‏ورزید. فارابی در انواع علوم بی‏همتا بود، چنان که درهر علمی از علوم زمان خویش استاد شد و کتابی نوشت. از کتاب‏های او که به ما رسیده، یا از میان رفته و فقط نامی از آنها در کتب تاریخ و فلسفه باقی مانده، معلوم می‏شود که در علوم مدنی و ریاضیات و کیمیا و هیات وعلوم نظامی و موسیقی و طبیعیات و الاهیات و علوم مدنی و فقه و منطق، دستی قوی داشته و شگفت نیست اگر ابن‏سبعین درباره او گفته باشد: «این مرد، مهمترین فلاسفه اسلام و آگاهترین ایشان در علوم قدیمیه است و تنها فیلسوف اوست» و ماسینیون درحق او بگوید: «اولین متفکر مسلمان و فیلسوف به تمام معنی است».

درست است که کندی؛ نخستین فیلسوف عرب است که راه را گشوده، ولی او نتوانست مکتبی فلسفی تأسیس کند و میان مسایلی که مورد بحث قرار داد وحدتی ایجاد کند. اما فارابی، که به قول ابن‏خلکان «بزرگترین فلاسفه اسلام است علی‏الاطلاق» توانست مکتبی کامل تأسیس کند. او در عالم اسلام همان نقشی را داشت که فلوطین در فلسفه غرب. ابن‏سینا او را استاد خود شمرد و ابن‏رشد و دیگر حکمای اسلام وعرب شاگرد او بودند و به حق او را بعد از ارسطو، که ملقب به «معلم اول» بود، «معلم ثانی» لقب دادند. وفات فارابی به اصح اقول در سال 339هجری بوده است.

آثار و تألیفات

آثار فارابی را می‏توان به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته از آنها به منطق و دسته دوم به مطالعات دیگر مربوط می‏شود. آثار منطقی وی به بخش‏های مختلف ارغنون ارسطو به صورت تفسیر یا تأویل مرتبط است. بسیاری از نوشته‏های وی هنوز به صورت دستنویس است و به طبیعیات، ریاضیات، مابعدالطبیعه، علم‏اخلاق و سیاست مربوط می‏شود. قسمتی از این مصنفات در دسترس است و تصویر روشنی از جنبه‏های مختلف فلسفه فارابی را به دست می‏دهد. لکن بعضی از آنها مانند «فصوص‏الحکمه» و «المفارفات» مورد تردید است و درباره موءلف آن، اتفاق نظر وجود ندارد. در دسته دوم از آثار فارابی، هیچ مطالعه واقعاً علمی به عمل نیامده و از طب حتی نام برده نشده است. بحث وی درباره کیمیا نیز بیشتر جنبه دفاع دارد و نه صورت تفحص و تجزیه و تحلیل.

نظر ابن‏خلکان مبنی بر این که فارابی اغلب آثار خود را در بغداد و دمشق تألیف کرده است احتمالا نظر صائبی است. هیچ دلیل روشنی براین که فارابی کتب خود را پیش از پنجاه سالگی نوشته باشد در دست نیست و اگر هم دراین دوره کتابی نوشته باشد مسلم نیست که جنبه الهی یا فلسفی داشته باشد، دراین زمینه در روایات شرح حال‏نویسان نیز، تناقضی دیده نمی‏شود.

ویژگی سبک نگارش فارابی ایجاز و صراحت آمیخته به دقت آن است. وی همانگونه که درباره تصورات و افکار خود ژرف می‏اندیشد، با بصیرت تمام، کلمات و تعابیر را نیز برمی‏گزیند. بیانات موجز او، حاوی معانی عمیقی است. به همین دلیل است که مارکس هورتن برای تبیین رساله کوچک «فصوص الحکمه» شرح و تفسیر مفصلی به دست آورده است. باری، فارابی دارای سبک خاصی است و کسی که با آن آشنا باشد قادر است آن را از سبک‏های دیگر باز شناسد. او از تکرار و به کار بردن حشو و زوائد اجتناب می‏ورزد و اختصار و ایجاز را ترجیح می‏دهد. ظاهرا فارابی طرفدار تعلیم خفی esoteric(تعلیم به خواص) بود و عقیده داشت که نباید حکمت را در اختیار ناآشنا یا عوام‏الناس گذاشت و فلاسفه باید افکار خود را در لفافی از تاریکی و رمز و ابهام بیان کنند. امروز نیز فهم معنای بعضی از کلمات حکمی فارابی کارآسانی نیست.

تقسیم بندی علوم

روش او نیز تقریباً عین سبک اوست. او تصورات خود را جمع کرده تعمیم می‏دهد، مرتب کرده هماهنگ می‏سازد، تجزیه می‏کند تا ترکیب کند. امور را تقسیم و بخش‏های به دست آمده را باز به بخش‏های کوچکتری تقسیم می‏کند تا آنها را متمرکز ساخته و طبقه‏بندی کند. در بعضی از رسالات، گویی تنها هدفش تقسیم و طبقه‏بندی کردن ا ست. رساله او به نام «فیما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه» (آنچه باید پیش از تعلم فلسفه آموخته شود) به صورت فهرستی از مکاتب یونانی فلسفه و معانی عناوین و اسامی بنیادگذاران آنهاست. وی همّ خود را عمدتاً در راه مطالعه غایات و سبک آثار ارسطو صرف کرد. طبقه‏بندی علوم وی در تاریخ اندیشه اسلامی نخستین کوششی است که دراین زمینه به عمل آمده است.

فارابی شیفته امور متقابل است. در واقع، تقریباً هر کلمه‏ای را که به کار می‏برد کلمه مقابل آنرا نیز به دست می‏دهد. مثلا به نظر او، نفس، متضمن اثبات و وجود متضمن لاوجود است. هر رساله‏ای که فارابی نوشته است در جواب به سوءالاتی است که از وی شده است وی در رساله خود، قضیه‏ای را که با آن برخورد می‏کند به دست می‏دهد و آنرا در برابر امر مقابل آن قرار می‏دهد تا راه‏حل مناسب را به دست آورد و این کار او، ما را به یاد پارمیندس افلاطون می‏اندازد.

علاقه اصلی او معطوف به این است که پایه نظریه و اساس هر فلسفه را توضیح دهد تاریکی‏ها را روشن سازد و درباره مسایل مورد اختلاف بحث کند تا به نتایج درست دست یابد با این همه به موضوعات متداول عنایت چندانی ندارد و آنچه را که خود بدیهی می‏پندارد نادیده می‏گیرد و از کنار آن می‏گذرد، بی‏آن که کوچکترین تلاشی در راه تبیین آن به کار برد. نمونه خوبی از این گرایش، رساله او تحت عنوان مقاله فی‏اغراض ارسطاطالیس فی کل مقاله من کتاب المرسوم بالحروف «مقاله درباب اغراض ارسطو درهریک از فصول کتاب او مرسوم به حروف» این مطالعه تقریبا شبیه به مقدمه برکتابی جدید یا نقد آن است و به خوبی می‏توان آن را با تحقیق مشابه فیلسوفان معاصر مقایسه کرد. جای شگفتی نیست که ابن‏سینا، رساله مزبور را «مفتاح ما بعدالطبیعه» ارسطو دانسته است.

آثار فارابی در قرن چهارم و پنجم قرن دهم و یازدهم در شرق به طور وسیعی نشر یافت و احتمالا به غرب رسید و برخی از علمای اندلسی پیرو او شدند. برخی از نوشته‏های وی نیز به زبان عبری ولاتینی ترجمه شد و در فلسفه اهل مدرسه (اسکولاستیک) یهودی و مسیحی تأثیر گذاشت. آثار مزبور در دهه‏های آخر قرن سیزدهم، نوزدهم منتشر و نوزدهم منتشر و به زبان‏های زنده اروپایی ترجمه شد.

مشهورترین کتاب‏های فارابی عبارتند از:

1-مقالة فی اغراض مابعداطبیعه.

2-رسالة فی اثبات المفارقات.

3- شرح رسالة زینون الکبیر الیونانی.

4- رسالة بی مسائل متفرقه.

5- التعلیقات.

6- کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین: افلاطون و ارسطو.

7-رسالة فیما یجب معرفته قبل تعلم الفلسفه.

8-کتاب تحصیل السعادة.

9-کتاب آراء اهل المدینة الفاضلة.

10-کتاب السیاسات المدینة.

11- کتاب الموسیقی الکبیر.

12-احصاءالعلوم.

13- رسالة فی العقل

14- تحقیق غرض ارسططالیس فی کتاب ما بعدالطبیعه.

15- رسالة فیما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه.

16- کیون المسائل.

17-رسالة فی جواب مسائل شل عنها.

18- مایصح و مالا یصح من احکام النجوم.

در جزییات طبقه‏بندی‏های مربوط به علوم در جهان اسلامی، آثار فیلسوفان قدیم یونان، بویژه ارسطو تاثیر زیادی داشته است. در واقع، الکندی؛ فیلسوف عرب که در سوره سوم هجری گام‏های نخستین را دراین راه برداشت از طبقه‏بندی ارسطو الهام بسیار گرفته بود. البته باید افزود که طبقه‏بندی ارسطو تنها یک مبنای اولیه به شمار می‏رفت. گروه‏بندی‏هایی که بعدها در نوشته‏های دانشمندان دوران اسلامی صورت پذیرفتند. بسی جامعتر و کاملتر از طبقه‏بندی‏ای بودند که فیلسوف یونانی در کتاب متافیزیک خویش انجام داده بود. ارسطو، علوم را به دو دسته نظری و عملی تقسیم می‏کرد و علم الهی یا علم مابعدالطبیعه، ریاضیات، طبیعیات (شامل علم آثار علویه، علم کون و فساد علم نبات و حیوان، علم نفس، علم طب و علم کیمیا) جزء علوم نظری بودند درحالی که اخلاق، تدبیر منزل، سیاست، علوم شعری (شامل شعر، خطابه و جدل) در زمره دانش‏هاس عملی به شمار می‏آمدند. طبقه‏بندی‏ها در نزد دانشمندان اسلامی، چنان که خواهیم دید، تغییراتی یافتند و از بسیاری جهات جامعتر و کاملتر شدند و این جامعیت و کمال بتدریج نیز با گذشت سده‏ها افزایش بیشتری یافت.

در نیمه اول سده چهارم هجری قمری و پیش از سال 339 هجری، ابونصر فارابی فیلسوف و دانشمند بزرگ ایرانی کتاب گرانقدر «احصاء العلوم» را تألیف کرد. هدف فارابی از تألیف این کتاب، آن بود که علوم متداول تا آن زمان را به گونه‏ای نظام یافته برشمارد و هریک را به اجمال توصیف نماید. باید گفت که فارابی دراین مهم توفیق کامل یافت و دانشنامه‏ای کوتاه اما پر ارزش را به وجود آورد که بعدها در اندیشه‏ها و کارهای، بسیاری دیگر از دانشمندان شرق و غرب تأثیر فراوان به جا نهاد.

در شرق اسلامی، دانشمندانی چونان: اخوان الصفا، ابن‏سینا، کاتب خوارزمی و محمد تهانوی در پیروی از سنت طبقه‏بندی علوم فارابی، به طبقه‏بندی دانش‏ها روی آوردند. در باختر، کسانی چون راجربیکن انگلیسی که درحدود (1214-1280م.) می‏زیسته و ریمون اول که میان سال‏های (1235- 1315 م.) می‏زیسته از کارهای فارابی دراین زمینه آگاهی یافتند و از نوشته‏های او بهره گرفتند. ابونصر فارابی کتاب «احصاء العلوم» را به پنج فصل تقسیم کرده که شامل هشت علم است، به این ترتیب 1-علم زبان، 2-منطق، 3- علم تعالیم (ریاضیات)، 4- علم طبیعی، 5- علم الهی، 6- علم مدنی، 7-علم فقه، 8- علم کلام. از دیدگاه دیگر، فارابی علوم را به دو بخش، یکی علوم نظری و دیگری علوم عملی تقسیم نموده است.

علوم نظری دراین تقسیم‏بندی شامل: ریاضیات، علم طبیعی، علم الهی یا (مابعدالطبیعه) است. علوم عملی در تقسیم‏بندی فارابی، به دو بخش علم اخلاق و علم سیاست تقسیم شده است.

فارابی مانند بسیاری از فلاسفه اسکندریه و داستان‏های خاور نزدیک که می‏کوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسوط التیام دهند در کتبی که به اتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ دراین راه به کار برده است. علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد به صحت عقاید و استحکام دلایل این دو فیلسوف بودند و حقایق فلسفه را منحصر به سخنان آن دو حکیم می‏شمردند و چون اختلاف عقاید این دو متفکر را مایه اخلال در صحنه مبانی فلسفه می‏یافتند در تطبیق عقاید آن دو کوشش می‏کردند. کتاب «الجمع بین رأیی الحکیمین » افلاطون الهی و ارسطو طالیس از کتبی است که فارابی در آن کوشیده است عقاید این دو فیلسوف را به هم نزدیک کند. در آغاز این کتاب گوید: «اکثر اهل زمان را دیدم در موضوع حدوث و قدم عالم به مناقضه و نزاع برخاسته و مدعی شده‏اند که میان دو حکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول و در وجود اسبابی از او در امر نفس و عقل و پاداش کارهای نیک و بد و در بسیاری از امور مدنی و اخلاقی و منطقی اختلاف است و من دراین مقاله بر آن شده‏ام که شروع به جمع بین رأی آن دو و آشکار کردن محتوای گفتارهایی که دلالت بر این امر نماید، کنم تا اتفاق بین معتقدات آن دو ظاهر شود و شک و تردید از قلوب مطالعه کنندگان کتب آنان برخیزد».

نظر عمده فارابی در رفع اختلاف بین افلاطون و ارسطو بر آن است که این دو فیلسوف مبرز و استادند و ممکن نیست بین دو حکیم بزرگ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان، نتیجه قصور فهم مردم در موارد اتحاد آن دو است، یا در نتیجه ضعف زبانی که کتب آنان برای نقل شده است و نیز از آن جهت که، افلاطون مطالب خویش را به طریق رمز می‏نوشت.

امونیوس از موءسسین مذهب افلاطونی جدید به عنوان شرح مذهب ارسطاطالیس فی‏الصانع اعتماد کرد و همچنین است اعتقاد او بر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب به ارسطو که در واقع از ارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب «تاسوعات» فلوطینس و خاصه فصل‏های چهارم و پنجم و ششم آن بوده است و فارابی بی‏آنکه به اختلاف مضامین آن با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس کار خویش در کتاب «الجمع بین الرأیین» قرار داد.

در رساله معتبر «فصوص الحکم» فارابی برای اثبات توحید بیشتر به اصول عقاید نو افلاطونیان و عرفا نزدیک شده و در رساله «آراء اهل المدینه الفاضله» تحت تأثیر افلاطونیان قرار گرفته و سعادت بشر را در ایجاد اجتماع کاملی دانسته است، که همانا اجتماع روحانی باشد. در این کتاب، فارابی به عنوان مقدمه در کلیات، مسایل فلسفی مانند: توحید و عقول و نفوس و افلاک و اجرام و ماده و صورت، و کیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاء انواع و اشخاص هر نوع، و قوای انسان و اقسام معقولات و ماهیت عقل (بالقوه بالفعل، هیولانی منفعل- فعال) و بعضی از مباحث علم‏النفس بحث کرده و آنگاه به بحث درباره اجتماع و اقسام جوامع و تحقیق در اجتماعات فاضله و شرایط آن و رییس فاضل و شرایط او و کیفیت و تربیت روءسای فاضل پرداخته است. بنابر این، ملاحظه می‏کنیم کتاب «آراء اهل المدنیة الفاضلة» اگر از باب اصول اخلاق و فلسفه عملی، عملاً مورد استفاده نیست اما از باب مباحث فلسفی، ارزش و اعتبار بسیار دارد.

آشتی میان فلسفه و دین

فارابی بحث مخصوص مستقلی، که در آن میان حکمت و شریعت وفق دهد، انجام نداده است، با این همه، بیشتر قضایایی که در فلسفه او مورد بحث قرار گرفته تمایل آشکار و بارزی است به این فکر. فارابی بیشتر این تحقیق‏ها را در مباحثی نظیر «فیض» و «نظام عقول» و «نظریه نفس» به عهده گرفته است. او به ویژه در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضلة که می‏گوید: «رییس مدینه باید هم فیلسوف و هم نبی باشد.» و از همین موازنه که میان فیلسوف و نبی اقامه می‏کند، بر می‏آید که نزدیک کردن دوتن در مصدر معرفت به همدیگر، در واقع، نزدیک کردن و آشتی دادن فلسفه و شریعت است.

فارابی زمانی که می‏خواهد میان فلسفه و دین یا حکمت و شریعت وفق دهد رأی خود را بر دو پایه می‏گذارد.

نخست آن که می‏گوید: «شریعت و حکمت به اصل واحدی بر می‏گردد، چه بازگشت شریعت به وحی است و وحی از جانب خداست و بازگشت فلسفه به طبیعت است و طبیعت نیز صنع خدا و آفریده اوست.»

دوم آن که:

پیامبر و فیلسوف هر دو معرفت را از سرچشمه علم الهی می‏گیرند، پیامبر به واسطه جبرییل که حامل وحی برای اوست، و فیلسوف پس از آن که عقل او، مستفاد شد، معرفت را به توسط آن از عقل فعال می‏گیرد. تفاوت ظاهری هم که وجود دارد، از میان می‏رود. هرگاه بدانیم که اعتقاد فارابی بر این است که: عقول، همان فرشتگانند، و عقل دهم، واسطه میان عالم بالا و عالم ماست. فرق ظاهری میان «حکمت دان» و «پیامبر» از آنجاست که پیامبر حقایق را به طور جلی و آشکار و به اشکال مختلف آن ر ا از عالم بالا می‏گیرد ولیکن فیلسوف برخلاف او، حقایق را از قرائن و به وسیله استنتاج و استدلال به دست می‏آورد و می‏کوشد تا آنها را مجرد و عاری از متعلقات ماده در نظر گیرد. به نظر فارابی، شریعت بدان سبب با اسلوب تمثیلی و تشبیهی بیان شده که مخاطب آن طبقات مختلف مردم - از عامه و خاصه- است. ولیکن فلسفه منحصر به گروه ویژه و کمی است که مشتغلان به آن، تنها به بحث عقلی مجرد اقتصار می‏ورزند. فارابی از این هم بالاتر می‏رود و می‏گوید: نبوت با لذات بابی از ابواب معرفت است، چه نبی دارای مخیله‏ای نیرومند و تیزیاب است که می‏تواند تا عالم معقولات نیز پرتوافکنی کند و از آنجا نور حق و وحی الهی را دریابد، و حال آن که فیلسوف این «حقایق ثابته» را از راه تأمل و به کمک عقل تحلیل‏گر خود و بیاری قوه فکر درمی‏یابد. حاصل، آن که اگر، راه هم مختلف و متفرق باشد، عاقبت نبی و فیلسوف هر دو خود را به «عقل فعال» مربوط می‏سازند و به وحدت می‏رسند، و بدینسان فکر توفیق میان افلاطون و ارسطو در رأی فارابی به توفیق حکمت و شریعت می‏انجامد.

اخلاق و سیاست

او همان گونه که با علم منطق قوانین شناخت را وضع می‏کند، به اخلاق نیز که قوانین، عمده‏ای را که شایسته است انسان در رفتار خویش به آنها عمل کند، توجه می‏کند، جز این که مقام عمل و تجربه یعنی اخلاق برتر از آن است‏که برخی پنداشته‏اند. فارابی در مباحث اخلاقی خویش، گاهی موافق افلاطون سخن می‏گوید و زمانی چون ارسطو و برخی اوقات افکار او را از حوزه فلسفه این دو فیلسوف بیرون می‏رود و به روش صوفیان و زاهدان نزدیک می‏گردد.

فارابی تأکید می‏کند که عقل قادر است که درباره اعمال انسان حکم کند و یکی را خیر و دیگری را شر بداند. او در این مورد مخالف رأی متکلمان است؛ چه متکلمان اگرچه به مفارقی اعتقاد دارند که مأخذ آن عقل است، لیکن از شأن عقل نمی‏دانند که قواعدی برای سلوک و رفتار انسان وضع کند ولیکن چون عقل فیضی است از عالم بالا و معرفت و دانش سر دسته همه فضایل است، از این روی چراعقل قواعد اخلاقی را وضع نکند، به نظر او کسی که تمام موءلفات ارسطو را می‏داند و بد آنها عمل نمی‏کند، از کسی به مقتضای آنها عمل می‏کند ولیکن به آنها جاهل است، برتر است؛ پس معرفت نزد فارابی از عمل اخلاقی برتر است والا نمی‏توانیم درباره اعمال اخلاقی حکم کنیم!

نفس به طبیعت خویش اراده و شوقی دارد، و از آن جهت که حس می‏کند و تخیل، پس مانند دیگر جانوران اراده‏ای دارد جز این که اختیار فقط مخصوص انسان است، زیرا اختیار قایم بر تفکر عقلی است و جولانگاه او، میدان تعقل خالص است؛ پس اختیار متوقف بر اسبابی از جمله فکر است، و تو گویی اختیار و اضطرار با هم است. زیرا این امر نیز برحسب اصل اولیه آن مقدر در علم خداست؛ و از این روی برخی محققان فارابی را از جمله قائلان به جبر می‏شمارند. اختیار انسانی، نمی‏تواند شهوت را جز به نحو ناقصی سرکوب نماید، زیرا ماده در سر راه او قرار گرفته است. بنابر این، حریت و آزادی نفس ناطقه کامل نخواهد بود مگر زمانی که از قیوعد و زنجیرهای ماده و گمراهی آن رها شود؛ به عبارت دیگر نفس، تبدیل به عقل گردد و این است همان سعادت بزرگ که خردمندان باید آن را طلب کنند، زیرا همین خیر مطلق است، و همان است که نفس انسانی طالب آن می‏شود وقتی که می‏خواهد که به سوی عقل رود و با او یکی گردد، و همین کار را نفوس افلاک نیز انجام می‏دهند وقتی که می‏خواهند به سوی خدا تقرب جویند.

چنانکه دیدیم، فارابی به اموری که در اطراف او واقع می‏شده، و امروز بیشتر از آنها به نام قواعد سلوک و رفتار یاد می‏شود، چندان توجهی نداشت. افسوس که در سیاست بیشتر از حیات واقعی دور می‏شود. فارابی شرقی بود، از این روی گمان برد که باید معانی جمهوریت افلاطون در وجود شخص سلطان فیلسوف خلاصه شود. در حالی که نمی‏دانست یا توجه نداشت که سخنان افلاطون نه ضروری بود و نه عملی؛ و از اینجا خود او نیز شکست خورد و کاری از پیش نبرد.

فارابی می‏گوید: «ضرورت طبیعی مردم را به زندگانی اجتماعی وامی‏دارد؛ از این روی بود که در برابر اراده رییس که «مدنیت» با خوبی‏ها و زشتی‏های آن، در وجود او تمثیل یافته خاضع می‏شوند. وقتی رییس اجتماع یا «مدینه» جاهل به قواعد خیر باشد یا بدکار و گمراه باشد، آن مدینه هم فاسد می‏گردد؛ «مدینه فاضله» یک نوع بیشتر نیست و ریاست آن با «فیلسوف» است. فارابی، رییس یا امیر مدینه خود را به همه فضایل انسانی، و کمالات فلسفی توصیف می‏کند؛ توگویی افلاطون است که به لباس محمد نبی(ص) درآمده است. برخی از صفات «رییس مدینه» را فارابی به دقت و تفصیل ذکر کرده، که چون پیش از این هم ذکر شد، از تکرار آن چشم می‏پوشیم.

فارابی، چنان که برخی از دانشمندان جامعه‏شناسی امروزی نیز بدان رفته‏اند، جامعه مورد نظر خود را به «جسمی زنده» تشبیه می‏کند و اعضاء این کالبد زنده را از افراد مدینه ذکر می‏کند؛ که «رییس فیلسوف» یا «نبی حکیم» به منزله قلب آن است.

به نظر فارابی ممکن است که در مدینه، بیش از یک رییس به وجود آید، و رییس یا شاه باید با وزیر در حکم و حکمت شریک باشند، و زمانی که از رییس مثالی صحبت می‏کند در واقع نظریه سیاسی مسلمانان را در آن زمان در فکر خود دخالت می‏دهد، جز این که کلام فارابی در این مورد نیز روشن نیست؛ نه از نسب پادشاه و نه از وظایف او در جهاد و حرب و مملکت‏داری و دیگر امور سخن می‏گوید. شاید بدان سبب که در جامعه خیالی فارابی، جنگ و نزاع نیست و همه شهروندان فیلسوف و دانا و نیکوکارند و از تکالیف و وظایف خود آگاهند.

آراء فلسفی

در اینجا صرفا می‏توان به بعضی از نکات اساسی فلسفه فارابی اشاره کرد. او مانند بسیاری از متفکران متأخر یونانی قائل بود که فلسفه افلاطون و ارسطو در م‏آل امر یکی است؛» او خود بیشتر به صورتی از فلسفه ارسطو متکی بود، که شارحان متأخر یونانی ارسطو بیان کرده بودند. فارابی در علم منطق علم طبیعت، علم‏النفس، مابعدالطبیعه و علم اخلاق، تابع ارسطو بود؛ هر چند که مابعدالطبیعه منسوب به ارسطو که پیرو او بود، با نظر معتدل افلاطونی شرح و بسط یافته بود. فارابی، در علم مدنی، بیشتر از رأی و نظر فلاسفه افلاطونی دوره وسطی که جمهوری و نوامیس را شرح کرده بودند، متابعت می‏کرد و با این که معتقد بود که فلسفه ارسطو و نو افلاطونیان جای فلسفه نظری افلاطون را گرفته است، تحلیل و بیان افلاطون در مورد مدینه‏های مضاده و نظر او را در حل مسایل سیاسی، علی‏رغم نظورات و تحولاتی که در اوضاع مدنی، صورت گرفته بود، معتبر می‏دانست. اسلاف یونانی این حوزه افلاطونی متأخر را، که ابن رشد هم به شدت تحت تأثیر آنها قرار گرفته است، نمی‏شناسیم و احیاء فلسفه آنان جز با رجوع به فارابی و امثال او میسر نیست.

به نظر فارابی، علت اولی که همان احد افلوطین و عقل الهی ارسطوست، خالق قدیم عالم قدیم است. و شاید این قول، نتیجه تفکر افلاطونیان دوره وسطی باشد. عقل فعال ارسطو به نظر فارابی، عین علت اولی نیست و حال در نفس ناطقه آدمی هم نیست؛ بلکه موجود مفارقی تلقی شده است که واسطه میان عالم عقول و مجردات و عالم تحت قمر و نفس ناطقه است که این هم محتمل است تفسیر یونانی متأخر دیگری از فقره پنجم فصل سوم کتاب «نفس» ارسطو باشد، که بسیار مجمل و مشکل است.

و در فلسفه فارابی آنچه شایان توجه بسیار است، مبحث خیال و فلسفه نبوت است که این هم شاید از بعضی مأخذ یونانی که به دست ما نرسیده است، مقتبس باشد. اگرچه نبوت لازمه کمال بشر است اما از آنجا که داخل در قوه دانی تمثیل است می‏تواند به عقل بشر مدد برساند. فارابی در شرح و بیان نبوت، نه آن را حالی ناشی از تسخیر انسان به وسیله قوای عالم غیب و مجردات دانسته و نه آن را از احوال صوفیانه شمرده است (وحی الهی به بشر کاملی نازل می‏شود که با اعلی مراتب فلسفه که عین مرتبه اعلی نبوت است، رسیده باشد.

صورت عربی و مسیحی تعلیمات ارسطو که در قرن چهارم هجری «دهم میلادی» در بغداد موجود بود، تار و پود اصلی و بی‏واسطه تفکر فارابی است و نزدیک‏ترین منابع قدیم آن را در میان آثار حوزه‏های فلسفی اسکندریه در قرن ششم می‏توان یافت. فارابی، فلسفه‏ای را که در طی قرون بعد از تمدن بیزانس متروک مانده بود، تجدید کرد و امروز وجهه اصیل آن را جز با توسل به ترجمه‏ها و محاکات‏های موءلفان اسلامی نمی‏توان احیاء کرد. فارابی، مابعدالطبیعه نو افلاطونی را به نحو خاص مورد تفسیر قرار داد و همین نحوه تفسیر و همچنین بستگی تام و تمام او به وجهه‏های مدنی تفکر افلاطون، وجه امتیاز فارابی از پرو کلوس و اتباع اوست. شاید از آراء فرفوریوس هم خیلی بیش از آنچه اکنون می‏شناسیم، در آثار فارابی آمده باشد. اما ظاهرا م‏آخذ اخیر او، تفسیر افلاطونی قبل از فلسفه نو افلاطونی است.

فارابی درنظر فلاسفه اسلامی بعد از خود، اهمیت بسیار دارد که بیان آن محتاج تفصیل است.

موسیقی فارابی

در عصر فارابی با توجه به نظر محدود به موسیقی، که نتیجه آن سیر نزولی کمی است، فارابی را می‏بینیم که نه تنها در زمانی چنین دشوار توانست سنت موسیقی علمی را زنده کند، بلکه موفق شد تا گام‏های فراتری در جهت پیشبرد شناخت موسیقی بردارد. موسیقی فارابی، آمیزه‏ای از معارف ایران باستان و به ویژه ایران عهد ساسانی در موسیقی از یکسو و دانستنی‏های موسیقی یونانی بود. در ذهن توانای فارابی این جریان‏ها درهم آمیختند و از ترکیب آنها معرفتی نوین در موسیقی پدید آمد که آن را «موسیقی فارابی» توان نامید.

تألیفات فارابی در زمینه موسیقی عبارتند از: «موسیقی کبیر»، «کتاب در احصاء ایقاع» و «کتاب در نفره اضافه شده بر ایقاع» و «کلام در موسیقی».

کتاب موسیقی کبیر فارابی دارای دو قسمت اصلی است: قسمت اول، دخول در موسیقی را شامل می‏شود و خود از دو مقاله تشکیل می‏گردد. در مقاله اول، آهنگ و تعریف آن، نهادهای هنر موسیقی، آلات موسیقی، نتها و مقامشان در آهنگ و اجناس و ابعاد و ملایمات موسیقی را دربرمی‏گیرد. قسمت دوم از کتاب موسیقی کبیر فارابی در هنر موسیقی است و شامل سه بخش هر یک در دو مقاله بدین قرار است:

بخش اول در اصول هنر موسیقی است، در مقاله اول از بخش اول فارابی راجع به مشخصات صوت و فاصله‏های موسیقی و مقادیر فاصله‏ها و اقسام اجناس گفت‏وگو می‏کند. مقاله دوم از بخش اول، انواع نغمه‏ها و اختلاط نت‏های موسیقی و امتزاج ابعاد و گوشه‏های ایقاع را دربرمی‏گیرد، بخش دوم از کتاب موسیقی کبیر فارابی، شامل آلات موسیقی مشهور و نت‏های محسوس در آنهاست. در مقاله اول از این بخش، عود و پرده‏های عود کوک‏های ساده تار عود مورد بحث قرار گرفته است.

در مقاله دوم از بخش دوم از تنبور و تنبور خراسانی و کوک‏های آن، ین‏ها (مزامیرها، سرنای، انواع قانون و سنتور (معارف) و کوک‏های آنها گفت‏وگو شده است.

بخش سوم از کتاب موسیقی کبیر فارابی به آهنگهای جزیی مربوط است. در مقاله اول از این بخش، اقسام دوگانه آهنگها، جداول اعداد نت‏ها و انواع نت‏های ملایم و متنافر (ناخوشایند) و مبادی انتقالات و آهنگهای و ایقاعات مفصل مشهور مورد بحث قرار گرفته است. در مقاله دوم از بخش سوم کتاب موسیقی کبیر فارابی از قسم دوم از اقسام دوگانه آهنگها گفت‏وگو سخن به میان آمده است.

ابونصر فارابی در زمینه تعریف و تنظیم گام و فواصل موسیقی، صاحب نوآوری‏های پرارزشی است، وی نت‏های موسیقی و صداهای خوشی آیند (متفق با ملایم) و ناخوش آیند إمتنافر) و اقتران‏های کامل نت‏ها را به گونه‏ای بس دقیق و با رویه‏ای علمی تعریف و تبیین کرده است.

ء منابع:

- آراء اهل المدینة الفاضلة، ابو نصر فارابی، مصر (مطبعه النیل)، طبع اول (به اهتمام شیخ فرج‏الله زکی الکردی و شیخ مصطفی القبانی)، بی‏تاریخ.

- احصاء العلوم، ابونصر فارابی، قاهره (دارالفکر العربی)، 1948 م. طبع دوم (به اهتمام دکتر عثمان امین).

- تاریخ الحکما (= اخبار الحکماء) ابن القفطی (جمال‏الدین...) چاپ مصر، 1326 ه. ق.

- تاریخ حکماء الاسلام (= تتمه صوان الحکمه) ابوالحسن علی بن زید بیهقی دمشق، 1946 م.

- تاریخ الفلسفه فی‏الاسلام، دبور، ترجمه عربی دکتر محمد هادی ابوریده، مصر، 1952م.

- الجمع بین رأیی الحکیمین، ابونصر فارابی، چاپ مصر، 1949، چاپ لایدن 1911 م.

- طبقات الاصباء (عیون الانباء فی) ابن ابی اصبیعه، بیروت 1965 م.

- خصوص الحکم، ابونصر فارابی، لایدن 1890، قاهره 1931.

- وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان (قاضی شمس‏الدین احمد برمکی)، دو جزء تهران، 1284 ه. ق؛ بولاق دو جزء؛ 1275 ه. ق.

ء بصاری، طلعت، فارابی موسیقی‏دان، یادنامه فارابی، (اهواز 1355).

ء خدیوجم، حسین، «فارابی و علم کلام» یادگارنامه یغمایی (تهران 1356).

ء نصر، حسین، «چرا فارابی را معلم ثانی خوانده‏اند) مجله دانشکده ادبیات تهران (1354) ش 2.

ء سجادی، جعفر، نظری به سیاسات مدینه فاضله، وحید، س 1 (1341).

ء مینوی، مجتبی، در مدینه فاضله فارابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س 27 (1354).

ء متینی، جلال، بزرگداشت ابونصر فارابی مجله دانشکده ادبیات مشهد، س 10، 1353، ش 04